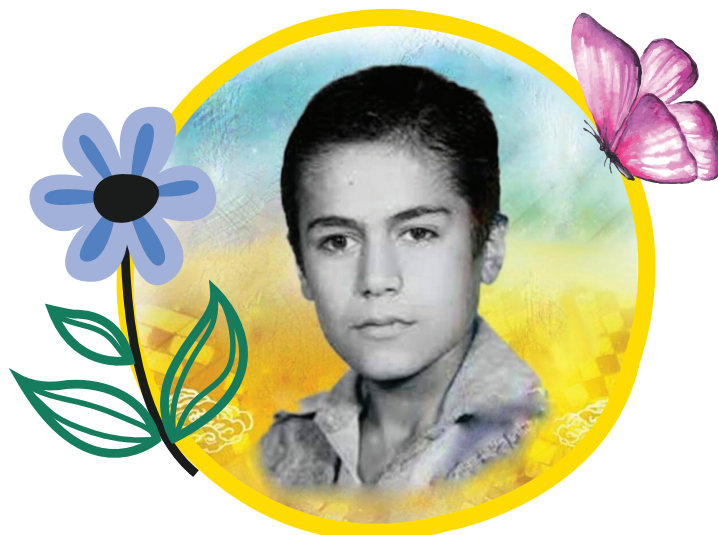




خانه و نه از بمب و موشک و جنگیدن با بعثی‌ها. آن‌قدر شجاع بودند که به خاطر هدف بزرگ‌شان جان‌شان را از دست دادند. بله، دانش‌آموزان شجاع را می‌گوییم. مثل: محمدحسین فهمیده، بهنام محمدی، حسن محمد رحیمی‌ها، حمیدرضا سیاهپوش، امیر جمشیدی و... می‌دانستید محمدحسین فهمیده برای این که جلوی تانک دشمن را بگیرد، نارنجک به کمرش بست و زیر تانک رفت و شهید شد. یا می‌دانستید بهنام محمدی آن‌قدر شجاع بود که برای شناسایی و جمع کردن اطلاعات به میان سربازان عراقی می‌رفت. او مدتی طولانی همراه بقیه‌ی مبارزان از شهرش خرمشهر در برابر عراقی‌ها دفاع کرد تا این که به شهادت رسید. عبدالمجید رحیمی دانش‌آموز دیگری بود که به خاطر قد و قواره‌ی کوچکش هم اسلحه از قدش بلندتر بود و هم کلاه جنگی برای سرش بزرگ بود. اما هیچ کدام از این‌ها موجب نشد بترسد. همه‌ی این دانش‌آموزان سن و سال کمی داشتند. بین‌شان دانش‌آموزان ۱۲ و ۱۳ ساله و ۱۵ و ۱۶ ساله وجود داشت. آن‌ها دانش‌آموزانی واقعاً شجاع بودند.

چرا رفتند؟

حتماً می‌پرسید چرا این دانش‌آموزان تصمیم گرفتند درس و مدرسه را تعطیل کنند و به جنگ بروند. بعضی از این دانش‌آموزان در شهرهای مرزی بودند که



عراق به آن‌ها حمله کرده بود. برای همین تصمیم گرفتند از شهرشان دفاع کنند. بعضی‌ها هم از شهرها و روستاهای دور به جنگ رفتند تا به بقیه‌ی رزمنده‌ها کمک کنند، چون نمی‌توانستند راحت توی خانه‌ی‌شان بنشینند در حالی که دشمن وارد سرزمین‌شان شده بود.

آن‌ها کشورشان را خیلی دوست داشتند و رفتند تا دشمن را از ایران بیرون کنند. آن‌ها رفتند تا ایران آزاد باشد. رفتند تا دیگر خبری از جنگ و تفنگ و گلوله نباشد. رفتند تا مردم کشورشان شاد زندگی کنند.

ما باید چه کار کنیم؟

من و شما، بله شما دانش‌آموزان که نشستید و این مطلب را می‌خوانید باید قدر کار بزرگ آن‌ها را بدانیم. باید خوب درس بخوانیم. باید به جای آن‌ها که دیگر نتوانستند به مدرسه برگردند هم درس بخوانیم. باید مواظب کشورمان باشیم و به آن‌ها قول بدهیم که شاد زندگی کنیم. شاد و آزاد.

